



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعيد افغانی د سولی او تفاهم، نشراتی ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنیزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغانی : آزاده ، ټولنیزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست!



تاریخ نشر: یکشنبه ۲ فیبروری ۲۰۱۶ هـ لاند

حکایت ۲۱۵

ای شعر، ای طلسم سپاهی که سرنوشت

عمر مرا برشتهء جادویی تو بست

گفتم ترا رها کنم و زندگی کنم

اما چه توبه ها که درین آرزو شکست

(نادرپور)

هره لیکنه دلیکوال خپل نظر دی او خپله دلیکوال اند څرگندوی
استفاده از مطالب سایت « ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا سعيد افغانی » با ذکر مأخذ آن آزاد است

صفحه: « 1 »

اثر شعر

شبی سلطان محمود غزنوی، بنابر سببی امر کرد تا ایاز (ابوالنجم ایاز اویماق، غلام محبوب وملازم خاص سلطان) زلف خود را ببرد.

ایاز امر سلطان را امتثال نموده زلف خود را قطع کرد و سلطان صبح آن روز از امر شبانه خویش پشیمان شد و حالت غضب بر او و مستولی گردید بطوریکه هیچ یک از ندیمان و امرا جرأت سخن گفتن نداشتند و همه را اندیشه و هراس فراگرفته بود.

آخر چاره را در آن منحصر دانستند که به عنصری (ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری ملک الشعراء دربار غزنه که در حدود ۴۳۱ وفات یافته است) متوسل شوند واز او خواهش کنند که با سرودن شعری آتش غضب سلطان را فرو نشاند.

سلطان که عنصری را دید خطاب باو گفت :

ای عنصری، همین دم من در فکر تو بودم که بیایی و چیزی در باره واقعه ایکه دیشب اتفاق افتاده و آسایش مرا برهم زده است بگوئی!

عنصری بالبدیهه گفت :

کی عیب سر زلف بت از کاستن است؟

چه جای بهم نشستن و خاستن است

روز طرب و نشاط و می خواستن است

کاراستن سرو ز پیراستن است

سلطان را از شنیدن این رباعی چنان خوشحالی دست داد که فرمود جواهر آوردند و سه بار دهان عنصری را پر جواهر کردند و مطربانرا طلبید تا رباعی مذکور را زمزمه کنند.

سلسله این حکایات همچنان ادامه دارد

www.24sahat.com

— www.said-afghani.org — بازگشت به صفحه اصلی